



دکتر محسن رضایی

## امام پس از پذیرش قطعنامه فرمود: «من از فرماندهان راضی هستم...»

دخالت اصلی امام (ره) در جنگ، عمدتاً یک دخالت استراتژیک بود. یعنی ایشان استراتژی جنگ را کنترل و هدایت می‌کردند و از ورود به مسائل تاکتیکی پرهیز می‌کردند و چنانچه سیاستی نظامی را اعلام می‌کردند، در مصادیق آن دخالتی نمی‌کردند. در واقع، حضرت امام فقط تا مرحله سیاست نظامی پیش می‌آمدند، نه بیشتر و این هم به دلیل اعتماد ایشان به توانایی فرماندهان بود. ایشان به زیردستانشان اعتماد بسیاری نشان می‌دادند و همین روحیه بود که توانست آن قدرت عظیم را در بین جوانان ما به وجود آورد. ایشان نه تنها بی‌اعتمادی نشان نمی‌دادند، بلکه همیشه مشوق ما نیز بودند. هیچ یک از فرماندهان در طول جنگ، تنبیهی از حضرت امام (ره) ندید، حتی اگر شرایط سخت و ناجوری پیش می‌آمد. حضرت امام (ره) غالباً استراتژی را بسیار خوب هدایت می‌کردند، مثل تداوم جنگ یا دستیابی به اهداف دراز مدت و کوتاه مدت. یادم است در عملیات خیبر، کسی به خدمت امام (ره) رفته و گفته بود که شکست سنگینی خورده‌ایم. اما امام (ره) به او گفته بودند، «شما اشتباه می‌کنید یا نمی‌فهمید که این عملیات چه اثر بزرگی در دنیا گذاشته است.»

این برخورد در ارتباط با استراتژی جنگ بود. در ارتباط با تاکتیک نیز به یاد دارم که یک بار خدمت امام (ره) رفته بودم و حاج احمد آقا نیز حضور داشتند. بعد از اینکه من توضیحات خود را درباره جنگ دادم و از جبهه و پیشرفت‌ها مسائلی را خدمت امام (ره) عرض کردم، ایشان فرمودند، «یک نفر قبل از شما اینجا آمده بود [و با دست اشاره کردند که یعنی اینجا نشستند] و او می‌گفت، «این آقا محسن همه بچه‌های مردم را به کشتن داده است.» خدمت امام (ره) گفتم، «حاج آقا! شما قبول کردید؟» امام (ره) فرمودند، «خیر، من از شما دفاع کردم. سرباز اگر نجاتی، روحیه‌اش را از دست می‌دهد و شما بچنگید.»

حضرت امام (ره) بر جریان تمام عملیات احاطه و تسلط کامل داشتند. اخبار و اطلاعات لازم، از طریق افرادی که خود ایشان تعیین کرده بودند، به شیوه‌های مختلف در اختیارشان قرار می‌گرفت. گاهی اوقات، حضرت امام (ره) توصیه‌ها و رهنمودهایی می‌دادند که حتی به مسائل تخصصی هم کشیده می‌شد. یکی از این توصیه‌ها در عملیات خیبر بود. در آن عملیات، حضرت امام (ره) به آقای انصاری فرموده بودند، «با بچه‌ها تماس بگیرید، ببینید از پشتشان هم خبر دارند یا نه.» من در ابتدا زیاد متوجه مطلب نشدم، از همین رو از برادران پرسیدم، «مگر پشت جزیره خبرهایی هست؟» گفتند، «بله، یک گروه گشت آمده بود اینجا و ما با آنان درگیر شدیم. دوربین شناسایشان را هم جا گذاشته‌اند و رفته‌اند.» برای من بسیار عجیب بود که چگونه امام (ره) قبل از اینکه ما از این جریان مطلع شویم، در جریان قرار گرفته بودند.

گاهی اسم عملیات را از صحبت‌های خود امام (ره) استخراج

امام (ره) و رای تمام این انتظارات بودند. در جلسه‌های شورای عالی دفاع، نظرات مختلفی به حضرت امام داده می‌شد که ایشان هم با قاطعیت، رهنمودهایی می‌دادند یا دستورهایی را ابلاغ می‌کردند. با این همه، همیشه منبای کار امام (ره) برای این بود که فرماندهان خودشان تصمیم بگیرند. فقط در شرایطی که مسائل بسیار حساسی به میان می‌آمد و یا اینکه فرماندهان به روحیه گرفتن از امام (ره) نیاز داشتند، دخالت می‌کردند.

به یاد دارم در همان اوایل، در کساکش برخورد با بنی صدر و بعضی از اعضای شورای انقلاب، فشارهای بسیاری بر من وارد شده بود. به همین دلیل، من و تعدادی از برادران تصمیم گرفتیم که برای خواست کمک و راهنمایی خدمت امام (ره) برسیم. در آن زمان، من مسئول اطلاعات سپاه و آن برادران نیز عضو شورای عالی سپاه بودم.

### حضرت امام از شهادت فرماندهان و رزمندگان بسیار متأثر می‌شدند، اما تأثرات روحی ایشان بیشتر درونی بود و ما زیاد نمی‌توانستیم عمق و میزان این تأثر را بفهمیم. امام برای سلامتی فرماندهان دعا می‌کردند و می‌گفتند، («شبی نیست که شما را دعا نکنم»)

حضرت امام با وجود آنکه تصمیم گرفته بودند صحبتی درباره این کساکشها نکنند، پس از مشاهده روحیه خاص ما فرمودند، «من شما را به صبر و مقاومت توصیه می‌کنم. شما فکر می‌کنید که خود من هیچ نظری ندارم؟ در مورد این مسائل و در ارتباط با اسلام، من امروز نظریاتی دارم. ولی برای حفظ اسلام، دندان روی جگر گذاشته‌ام و دارم تحمل می‌کنم. آن قوانین و مقرراتی را که نوشته و وضع شده است، این طور نیست که من نظر نداشته باشم. اما من برای حفظ اسلام، دندان روی جگر گذاشته‌ام. من از شما می‌خواهم که شما هم دندان روی جگر بگذارید و تحمل و مقاومت کنید.» تازه آن موقع بود که ما متوجه بحران سیاسی کشور شدیم.

سال ۴۸ یا ۴۹ بود که با افکار امام آشنا شدم. یعنی از همان زمان که مبارزه برای من معنایی واقعی پیدا کرد. افکار امام زینت‌بخش ذهنم شد. همین امر باعث شد که در طول زندگی مبارزاتی خود، از انحراف احتمالی مصون بمانم.

قبل از انقلاب، پیش از آغاز هر عملیات نظامی بر ضد رژیم منحط شاه می‌کوشیدیم که از امام یا افرادی که مرتبط به ایشان بودند، اجازه بگیریم. امروز با افتخار عرض می‌کنم که بسیاری از عملیات برادران، با کسب اجازه از ایشان صورت می‌گرفت. ما رابطه نزدیکی با حضرت امام داشتیم که پس از انقلاب نیز این رابطه حفظ شد و حتی نزدیک‌تر از پیش شد. به این ترتیب، من به خودم اجازه می‌دادم که بعضی مسائل نظامی را خدمت ایشان عرض کنم و در حقیقت صحبت رزمندگان و برادران حزب الله را در چهارچوب نظامی به عرض امام برسانم.

روی باز، حسن نظر و توجه عمیق حضرت امام به رزمندگان، باعث شده بود که رابطه ما با ایشان بیشتر و بیشتر شود. حتی در ابتدای انقلاب و در جریان برخورد با منافقان، امام در جریان سری‌ترین مسائل قرار داشتند و رهنمود می‌دادند.

حضرت امام (ره)، همیشه فرماندهی را از دیدی مکتبی تحلیل می‌کردند. تحلیل ایشان چنین بود که فرمانده کل قوا خداست. حضرت امام فرماندهی و فرمانبری را به قدرت لایزال الهی متصل می‌کردند و همیشه هم توصیه‌شان به برادران پاسدار این بود که سپاه مثل یک مسجد است و وقتی برادران وارد سپاه می‌شوند، باید چنین بینگارند که وارد یک مسجد شده‌اند.

فضای سازماندهی نیروها، به لحاظ سلسله مراتب و فرمانبری، یک فضای فرهنگی بود: فضای کاملاً معنوی و الهی. به همین دلیل بود که ایشان در عین توجه به معنویات، به انضباط سلسله مراتب هم با جدیت عنایت داشتند و اینها را اصلاً مغایر هم نمی‌دانستند. انضباط و تشویق و تنبیه را نیز در همان مسیر می‌دیدند و مسائل معنوی و فرهنگی را نیز در همین راستا در نظر می‌گرفتند و به این ترتیب، توجه به زیردستان و پیروی از مافوق را با همان روش تحلیل می‌کردند.

از همان اولین لحظه‌های شروع جنگ تحمیلی، امام با روحیه‌ای قوی، مانند فردی نظامی و مسلط عمل کردند. ایشان به تمام لیبرالها و ملی‌گرایان و محافظه‌کارانی که اگر چه در رأس امور قرار داشتند، اما بسیار ترسیده بودند، دلداری می‌دادند. حضرت امام جلسات نظامی را مرتب تشکیل می‌دادند. من هم در یکی دو تا از آن جلسات، اگر چه فرمانده سپاه نبودم، شرکت داشتم. در آن جلسات، حضرت امام، مانند مسئولان نظامی، قاطع و مقتدر با مشکلات برخورد می‌کردند. اگر چه همیشه چنین بوده است و حتی هنوز هم چنین انتظار می‌رود که افراد روحانی که طبعی ملایم دارند، توانایی برخورد با مسئولان نظامی را نداشته باشند، اما



می‌کردیم، مثلاً ایشان در خصوص عملیات و نام فتح می‌فرمودند، «فتح الفتح»، که آن را «فتح المبین» نامیدیم. در واقع این جریان اسم گذاشتن، یک جریان رسمی و قراردادی نبود. چنین نبود که از پیش یک جلسه تعیین کنیم و در آن از امام (ره) بخواهیم که اسم عملیات را تعیین کنند و تا ایشان اسم تعیین نکرده‌اند، ما نیز کار را شروع نکنیم، بلکه جریان امر به این صورت بود که اسم عملیات را گاه از صحبت‌های ایشان برداشت می‌کردیم و ایشان هم نامی را که برای عملیات انتخاب کرده بودیم، تعیین می‌کردند.

با آغاز هر عملیاتی، حضرت امام، از همان مراحل نخستین، در طرف امام (ره) با ما تماس می‌گرفتند و درخواست‌ها یا دستورهای ایشان را به ما ابلاغ می‌کردند. در اواخر جنگ، این شیوه ارتباط بسیار پیشرفته‌تر شده بود، یعنی مانقشه‌ها را با کد و رمز برای حضرت امام می‌فرستادیم و در حین عملیات یا پیش از آن، با تلفن، کار را برای ایشان تشریح می‌کردیم. مثلاً می‌گفتیم، «الآن ما رسیده‌ایم به نقطه ۴۰۰». فرمانهای امام (ره) بیشتر جنبه استراتژیک داشتند. مثلاً هنگامی که فرمودند، «حصر آبادان باید شکسته شود.» و شکسته شد، هدف، ناکام کردن دشمن در کامل کردن حلقه محاصره نظامی بود، زیرا دشمن در آن زمان در حال محاصره نظامی جنوب بود. آنجا که حلقه دشمن شکسته شد، محاصره اش نیز شکسته شد. در واقع دو دستی که می‌خواستند از جنوب اهواز و شمال اهواز به یکدیگر ببینند و خرمشهر و آبادان و بستان و سوسنگرد را از خوزستان جدا کنند، به هم نرسیدند. دلیل این پیشامد فرمان حضرت امام (ره) بود. بسیاری بر این امر وقوف نداشتند. حتی کارشناسان بزرگ نظامی هم نمی‌فهمیدند که اصرار امام (ره) برای چیست، اما بعد ثابت شد که حضرت امام (ره) دید استراتژیک نظامی داشتند و درایت ایشان هم باعث شد که نقشه صدام عقیم بماند.

یک بار نیز هنگامی که در اواخر جنگ، صدام به خرمشهر حمله کرد، حضرت امام (ره) برخوردی با ماهیت برخورد قبلی کردند. در آن زمان، ایشان دستور اکید دادند که به هر قیمتی که هست، ارتش عراق نباید وارد خاک خرمشهر شود. عراقیها تا جاده آسفالت خرمشهر آمدند، ولی رزمندگان ما آنان را تا مرز، عقب راندند و به این ترتیب مرزهای بین‌المللی دوباره تثبیت شد.

هر عملیاتی در ذهن امام (ره) از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. فتح المبین برای ایشان به این دلیل شیرین بود که در آن حدود یازده هزار نفر اسیر عراقی گرفتیم و تا آن زمان نتوانسته بودیم این تعداد اسیر بگیریم. گذشته از آن، در این عملیات، در زفول از زیر آتش دشمن خارج شد، دشمن عقب‌نشینی کرد و غنایم زیادی را به دست آوردیم.

عملیات آزادسازی خرمشهر، بسیار عظیم بود و ارزش زیادی داشت. حضرت امام (ره) نیز برای آن جایگاه و ارزش خاصی قائل بودند. بنابراین، کلیدی بودن آزادسازی بستان، شیرینی عملیات فتح المبین و عظمت عملیات بیت المقدس، هر کدام ارزش ویژه خود را در نزد امام داشتند.

در برخورد با فرماندهان یا کلاً نیروهای نظامی رزمنده، حتی یک مورد هم ندیدیم که امام (ره) احم بکنند و بگویند که چرا این طور شد

با توپ و تانک آنجا را بزنید.» حضرت امام در برخورد با گروهها بسیار قوی و محکم بودند و هیچ تردیدی در درگیری با آنان به خود راه نمی‌دادند.

حدود دو سه ماه قبل از ارتحال امام (ره)، خدمتشان رسیدیم. ایشان مشغول ادای نماز بودند. مادر اتاق استراحت و عبادت امام (ره) به حضورشان رسیدیم. ساعت یک بعد از ظهر بود و امام (ره) در حال نماز. من از حاج احمد آقا پرسیدم، «وقت اذان گذشته است، چطور امام این موقع نماز را به جامی آورند؟» حاج احمد آقا در پاسخ گفت، «امام در حال نماز بود که حضرت امام را در آن حال می‌دیدم. دلم می‌خواست جلو بروم و عرض ادب کنم، اما امام چنان در حال روحانی قرار داشتند که من به خود جرئت نداهم.

سرنجام، نماز امام (ره) تمام شد و من خدمتشان رفتم و درباره قطعه‌نامه ۵۹۸ و ادامه کار و وضع جبهه‌ها و جنگ با ایشان صحبت کردم. در پایان صحبت‌هایم امام (ره) فرمودند، «من پس از نماز، به همه شما پاسداران دعا می‌کنم و همیشه سعی دارم که این کار را فراموش نکنم.»

تقریباً یک هفته یا ده روز قبل از رحلت امام، متوجه شدم که حال ایشان خوب نیست، ولی همان موقع عازم جبهه غرب بودم. شاید باور نکنید، ولی از همان موقع احتمال رحلت آن گوهر تابناک اسلام را می‌دادم. به همین دلیل چون احتمال می‌دادم که دشمن دست به شرارت‌هایی بزند، در منطقه ماند و نتوانستم که چند روز آخر عمر امام (ره) را در کنارشان باشم. در فرارگاه غرب، فعالیت وسیعی را آغاز کردم. فرماندهان با تعجب می‌پرسیدند، «چرا به اینجا آمده‌اید؟» نمی‌دانستم به آنجا چه بگویم، فقط گفتم، «دشمن قصد حمله دارد

**حدود دو سه ماه قبل از ارتحال امام (ره)، خدمتشان رسیدیم. ایشان مشغول ادای نماز بودند. ما در اتاق استراحت و عبادت امام (ره) به حضورشان رسیدیم. ساعت یک بعد از ظهر بود و امام (ره) در حال نماز. من از حاج احمد آقا پرسیدم، «وقت اذان گذشته است، چطور امام این موقع نماز را به جامی آورند؟» حاج احمد آقا در پاسخ گفت، «امام در حال به جا آوردن مستحبات نمازند و ...»**

و باید آماده باشید.» زمینه هم برای شیطن دشمن فراهم بود. زیرا بیماری و احتمال رحلت امام، انگیزه کافی به دشمن می‌داد که به دست به تحرک بزند. الحمدلله چند لشکر را در منطقه حاضر کردم. حتی از باختران نیز لشکرهایی را خواستم و نیروهایی خط لب را تقویت کردم.

وقتی خبر رحلت امام رسید، فرارگاه غرب در کمال قدرت فعال شده بود. بعد از رحلت نیز دو سه روز ماند و سرنجام برای تشییع پیکر پاک امام، پس از توصیه‌های لازم به برادران، به تهران آمدم. پس از آنکه تشییع جنازه به پایان رسید نیز بلافاصله به منطقه بازگشتم.

و فلان طور شد. بر عکس، گاهی ما خجالت زده می‌شدیم و به نزد ایشان می‌رفتیم. امام (ره) به ما قدرت و روحیه می‌دادند. اساساً ایشان از روش عمومی فرماندهان نظامی دنیا پیروی نمی‌کردند، بلکه روش خاص خودشان را داشتند. به طور مثال، هیچ وقت نمی‌گفتند که چرا در این مورد، پیروز نشده‌ایم، در صورتی که همه ما می‌دانستیم که تا چه حد به امام فشار وارد می‌شود. یک روز که خدمت امام (ره) رفته بودیم، متوجه شدیم که امام بسیار تحت فشار هستند. منتظر بودیم که با تغیر و عصبانیت، از فرماندهان، علت حوادث را سؤال کنند. اما اشتباه می‌کردیم. حضرت امام به حرف‌هایی که دیگران می‌زدند توجه نمی‌کردند، زیرا برای جنگ، آینده روشنی را می‌دیدند.

حضرت امام از شهادت فرماندهان و رزمندگان بسیار متأثر می‌شدند، اما تأثرات روحی ایشان بیشتر درونی بود و ما زیاد نمی‌توانستیم عمق و میزان این تأثر را بفهمیم. امام برای سلامتی فرماندهان دعا می‌کردند و می‌گفتند، «شبی نیست که شما را دعا نکنم.» در آخرین لحظاتی که قطعه‌نامه پذیرفته شد، من خدمتشان رفتم. ایشان فرمودند، «به فرماندهان بگویید من از آنها راضی هستم.» و فرمودند، «من در ساعت‌های مخصوصی آنها را دعا می‌کنم.»

تازه فرمانده سپاه شده بودم که حضرت امام مرا خواستند و فرمودند، «یک نفر در سپاه قم است که یک سری مقالات نوشته است و این مقالات همان حرف‌های منافقین و ایهاناست. شما ایشان را بخواهید و آنجا او را نگذارید که باشد و به جای دیگری بفرستید. چون قم مهم است و مسئله ساز می‌شود.» وقتی جریان را پیگیری کردم، متوجه شدم که ماجرا همان است که امام (ره) فرموده بودند. در آن موقع، تعجب کردم چگونه امام (ره) با وجود آن همه مشغله، فرصت کرده‌اند که تمام مقالات را بخوانند و تمام جزئیات را زیر نظر داشته باشند.

در مورد کودتای کلبوری و طبری که گفته بودند خودشان را برای کودتا در ده تا بیست سال دیگر آماده می‌کردند و می‌خواستند کودتایی شبیه افغانستان بکنند، امام (ره) فرمودند، «این قصه است. ولی شما به احتمال یک در هزار هم که شده، روی حرف‌هایشان حساب کنید و بروید دنبالش و سست نشوید.» یک بار نیز در خصوص کودتای ملی‌گراها همراه دو نفر از مسئولان، خدمتشان رفتم و به ایشان گفتم، «آقا! شما بیا باید تشریف ببرید. امشب شبی است که اینان می‌خواهند کودتا بکنند. شما بهتر است تشریف ببرید، چون ممکن است با هواپیما اینجا را بمباران کنند.»

اما حضرت امام فرمودند، «من که نمی‌ترسم. اگر شما می‌ترسید، شما بروید توی پناهگاه. من اینجا سر جای خودم محکم ایستاده‌ام و همین جا خواهم ماند.»

در خصوص ضد انقلاب کردستان یا مناطق دیگر می‌فرمودند، «رعایت مردم را بکنید، ولی در مقابل گروه‌های ضعیفی از خودتان نشان ندهید. اگر اینها از یک جا به شما تیراندازی کردند، شما هم